همرزم جاویدالاثر احمد متوسلیان و شهید همت در گفت‌وگو با «جوان» از خاطرات دفاع مقدس می‌گوید

# پوتین‌هامان را به اسرای پابرهنه عراقی می‌دادیم

■ احمد محمدتبریزی

**غلامرضا جعفرنیا از قدیمی‌های جنگ است. از جنس همان رزمندگانی که با شروع دفاع مقدس، کار و کاسبی‌شان را تعطیل کردند و به صف داوطلبان حضور در جبهه‌ها پیوستند. جعفرنیا که در کنار فرماندهان بزرگ و نامداری چون جاویدالاثر حاج احمد متوسلیان، شهیدان ابراهیم همت و علیرضا موحددانش حضور داشته، خاطرات نابی دارد که بازگویی آنها از پس این همه سال لطف و صفای خاصی دارد. جعفرنیا در عملیات‌های زیادی حضور داشته و امروز به یکی از گنجینه‌های دفاع مقدس تبدیل شده که گفتنی‌هایش برای نسل جوان آموزنده و مفید خواهد بود. این رزمنده دفاع مقدس در گفت‌وگو با «جوان» هم از عملیات‌هایی که در آنها حضور داشته می‌گوید و هم از ویژگی‌های اخلاقی فرماندهان بزرگی که وجودشان را یک وزنه سنگین برای جبهه‌ها می‌داند.**

غلامرضا جعفرنیا (نفر اول سمت چپ) در کنار احمد متوسلیان

**ماجرای ورود شما به جبهه و مناطق عملیاتی برای اولین بار در چه سالی و از چه طریقی اتفاق افتاد؟**

قبل از شروع جنگ من مغازه داشتم که با شروع جنگ مغازه‌ام را بستم و در ۲۴ مهرماه به فرمایش رهبر انقلاب به همراه دیگر بسیجیان شهرری به جبهه اعزام شدم. زمانی که در مهر سال ۵۹ نیروهای ارتش بعث عراق در ۱۵ کیلومتری اهواز منطقه حمیدیه مستقر بودند به همراه دیگر رزمندگان در آبادان و اهواز مستقر شدم. آن زمان خرمشهر هنوز در اختیار نیروهای ایرانی بود که متأسفانه در اوایل آبان خرمشهر به دست دشمن افتاد که با قدرت ایمان رزمندگان اجازه ندادیم عراقی‌ها وارد آبادان و اهواز شوند.

**اولین عملیاتی که پس از ورودتان به جبهه انجام دادید چه عملیاتی بود؟**

در تاریخ ۵۹/۸/۲۵ من و دیگر رزمندگان به سوی آبادان حرکت کردیم. جاده اهواز- آبادان در اختیار عراقی‌ها بود و ما نتوانستیم زمینی وارد آبادان شویم. آن زمان با گرفتن مهمات از شهید چمران از طریق ماهشهر با لنج و پس از سپری شدن ۴۸ ساعت توانستیم وارد آبادان شویم. پس از ورود به آبادان پالایشگاه را دیدیم که در اثر حملات دشمن در حال سوختن بود. در آن موقعیت نیروهای ایرانی سازماندهی شدند و عده‌ای به سمت ذوالفقاریه و عده‌ای دیگر به سمت بهمنشیر حرکت کردند و اجازه ندادند عراقی‌ها که در پنج کیلومتری آبادان مستقر بودند وارد آبادان شوند. پس از آن در ۱۴ اردیبهشت سال ۶۱ در گردان کمیل سازماندهی شدیم و اهدافمان در عملیات الی‌بیت‌المقدس فتح شلمچه بود. من در این عملیات مسئولیتم خط‌شکن بود. گردانمان ۲۵۰ نفر نیرو داشت که متأسفانه ۲۳۰ نفر از همرزمانمان به شهادت رسیدند و زخمی شدند و ۲۰ نفر با استطاعت از خدا و با استقامت جنگیدند و شلمچه را حفظ نمودند. در آن هنگام جاویدالاثر شهید احمد متوسلیان مجروح بود. ایشان پس از فتح شلمچه و جاده بصره گفتند کلید آزادی خرمشهر به دست آمده که ان‌شاءالله ما خرمشهر را آزاد خواهیم کرد. بیان این جمله در آن زمان نشان از بصیرت و بینش عمیق حاج احمد داشت. پس از فتح شلمچه ما برای آزادسازی خرمشهر سازماندهی شدیم و در این بین در سپاه فرمانده گردان شهید علی‌موحددانش و فرمانده ارتش ۲۱ حمزه شهید سرهنگ ابراهیم خسروتاج بود که توسط این فرماندهان سازماندهی شدیم.

**چند روز دیگر (۱۰ اردیبهشت) سالروز آغاز عملیات بیت‌المقدس است. کمی از نحوه عملکرد نیروهای ایرانی و روند عملیات بگویید.**

پس از سازماندهی، با اعزام ارتش و سپاه عملیات آزادسازی خرمشهر را آغاز نمودیم. در خرمشهر عملیات را شروع کردیم تا ساعت ۳ نیمه شب پیشروی‌مان ادامه داشت. جالب اینجاست عراقی‌هایی که در مسیرمان بودند و تسلیم می‌شدند عکس‌های امام خمینی را از جیب‌هایشان در می‌آوردند و می‌گفتند «الدخیل خمینی». ما در نزدیکی اروندرود و بالای خرمشهر مستقر شدیم تا اینکه در سوم خرداد ۶۱ خرمشهر به دست رزمندگان آزاد گردید. اولین کاری که پس از آزادی شهر انجام دادیم خواندن نماز شکر بود. پس از به جا آوردن نماز شکر به مواضع خودمان برگشتیم که دیدیم عراقی‌ها با تانک به ۲۰۰ متری ما رسیدند که با استقامت رزمندگان مواجه شدند و کاری از پیش نبردند و فرار کردند. یک روز پس از آزادسازی در چهارم خرداد باز هم تانک‌های عراقی ۲۰۰ متری ما آرایش گرفتند و با توپ به طرف ما شلیک کردند. تانک‌های تی ۷۲ بودند و وقتی با آرپیجی به آنها شلیک می‌کردیم هیچ اثری رویشان نمی‌گذاشت. به همین دلیل به ارتش اطلاع دادیم تا اقدامات لازم را انجام دهد. در همین حال شهید خسروتاج در حال صحبت با بیسیم بود که با اعزام توپ ۱۰۶ به مقابله با عراقی‌ها بپردازیم که متأسفانه در تیررس دشمن قرار گرفت و با توپ مستقیم دشمن به شهادت رسید. پس از شهادت ایشان یکی از بسیجیان با شجاعتی مثال‌زدنی به صورت نیم‌خیز به سمت یکی از تانک‌های عراقی رفت و با انداختن نارنجک به داخل برجک تانک آن را منهدم کرد. پس از خاموش کردن آتش و بیرون کشیدن جنازه عراقی‌ها، سایر عراقی‌ها با دیدن این وضعیت از ترسشان از تانک‌هایشان بیرون آمدند و تسلیم شدند.

**عراقی‌ها نسبت به این حرکت چه واکنشی نشان دادند؟**

پس از عملیات‌ها عراقی‌ها همیشه پاتک می‌زدند و گویا صدام برای این عملیات دستور داده بود ارتش با ۶۵۰ تانک پاتک بزند و این ۵۰ تانک و نفربر به عنوان پیشقراول برای آغاز پاتک بودند که وقتی این گروه پیشتاز اسیر شدند بقیه نیروها نتوانستند برای بازپس‌گیری خرمشهر کاری انجام دهند. این یکی از معجزات الهی بود. در ماجرای فتح خرمشهر معجزاتی از این دست زیاد می‌دیدیم و دقیقاً به همین دلیل حضرت امام فرمودند خرمشهر را خدا آزاد کرد. خدا شاهد است وقتی عراقی‌ها را اسیر می‌کردیم هیچ کاری با آنها نداشتیم. در عملیات مسلم‌بن‌عقیل خودم زخم‌های عراقی‌ها را می‌بستم. وقتی می‌خواستیم پیکر شهید صالحی را از خاک عراق بیاوریم عراقی‌هایی که از سنگر بیرون آمدند و اسیر شدند کفش‌هایمان را به آنها دادیم تا با پای پیاده مسیر را نروند. ما چنین رفتاری با عراقی‌ها داشتیم.

**پس از فتح خرمشهر باز هم در منطقه حضور داشتید؟**

پس از فتح خرمشهر رزمندگان برای گرفتن بصره در عملیات رمضان سازماندهی شدند. برای این کار ۴۵ روز دوره دیدیم تا در این عملیات در تاریخ ۶۱/۴/۲۵ شرکت کنیم. شهید بهمن نجفی فرمانده گردان مقداد بود و همراهانشان شهیدان پوراد، قلی اکبری، نوزاد و جزمانی بودند و من هم در این گردان حضور داشتم. در این عملیات ۱۵ کیلومتر پیاده رفتیم و ۴ صبح در خاکریزی به عرض یک کیلومتر مستقر شدیم. متأسفانه عملیات لو رفته بود و هر کدام از نیروهای شناسایی که به سمت خاک عراق می‌رفتند دیگر برنمی‌گشتند و ما مجبور به عقب‌نشینی شدیم. قبل از رسیدن به خاکریزمان تانک‌های عراقی‌ها در ۳۰۰ متری‌مان شروع به تیراندازی کردند. در این وضعیت ناگهان طوفان خاک وحشتناکی به وجود آمد و همین طوفان باعث شد تانک‌های عراقی نتوانند به ما ضربه‌ای بزنند. وقوع همین طوفان در آن لحظه یکی دیگر از معجزات الهی بود که به کمک نیروهای ایرانی آمد و آنها را نجات داد. بعد این عملیات در ۶۱/۷/۸ ما برای عملیات مسلم‌بن عقیل وارد سومار شدیم. منطقه عملیات به صورت کوه و سنگ بود که ساعت ۳ نیمه شب به بالای کوه که بالای سر عراقی‌ها بود رسیدیم. عراقی‌ها سنگرهایشان را به شکل تنوری ساخته بودند و بالایش تخته بود و دو متر خاک رویش ریخته بودند و به هیچ عنوان احتمال نفوذ به سنگرهایشان را نمی‌دادند. ولی رزمندگان تعدادی از نیروهای بعثی را به هلاکت رساندند و عده دیگری را اسیر کردند و توانستیم بر بلندی‌های شهر مندلی مستقر شویم. در آنجا تپه کله‌قندی بود و آنجا دیده‌بانی داشتیم و همه جای شهر زیرنظرمان بود. در این عملیات متوجه شدیم شهید صالحی که از نیروهای آرپیجی زنمان بود در خاک عراق شهید شده است. ما شهید را از خاک عراقی‌ها آوردیم و حین انتقال چند عراقی دیگر که در سنگرها مخفی شده بودند اسیر شدند.

> خدا شاهد است وقتی عراقی‌ها را اسیر می‌کردیم هیچ کاری با آنها نداشتیم. در عملیات مسلم‌بن‌عقیل خودم زخم‌های عراقی‌ها را می‌بستم. وقتی می‌خواستیم پیکر شهید صالحی را از خاک عراق بیاوریم عراقی‌هایی که از سنگر بیرون آمدند و اسیر شدند کفش‌هایمان را به آنها دادیم تا با پای پیاده مسیر را نروند. ما چنین رفتاری با عراقی‌ها داشتیم

**شما زمان جنگ توفیق حضور در کنار فرماندهان بزرگ و شاخصی مثل متوسلیان، موحددانش و همت را داشتید. چه ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری و نظامی، این افراد را تا این اندازه از دیگران متمایز کرده بود؟**

مهم‌ترین نکته به نحوه برخورد این فرماندهان بزرگ با نیروهایشان برمی‌گردد. هر کدام از این فرماندهان شیوه خاصی در برقراری ارتباط با نیروهایشان داشتند که به عاملی مهم در جذب نیروها تبدیل می‌شد. با روحیه انقلابی‌شان همیشه به نیروها روحیه می‌دادند. ما هنوز خرمشهر را آزاد نکرده بودیم و قبل از آن در شلمچه عملیات کرده بودیم که حاج احمد با عصای زیربغل و با جراحت، آزادی خرمشهر را نوید داد. برخوردش خیلی خوب بود و به همه‌ما روحیه می‌داد و می‌گفت هدف ما برای اسلام است و همانگونه که امام حسین(ع) برای خدا جنگید جنگ ما هم برای رضای خدا و پیروی از دستور خداست. همیشه در حرف‌هایش به ما روحیه می‌داد. شهید همت هم در صحبت‌هایش تأکید می‌کرد باید همه کارهایمان برای خدا باشد؛ راه می‌رویم و حرف می‌زنیم باید برای رضای خدا باشد. اسم خدا دائم روی لبانش بود. علی موحددانش وقتی می‌خواست نارنجک دشمن را به بیرون پرتاب کند تا برای همرزمانش اتفاقی نیفتد دستش قطع می‌شود. فرمانده‌ای بود که خیلی شجاعانه می‌جنگید. قبل از نماز صبح به ما بیدار باش می‌دادند و از خواب که بلند می‌شدیم این بزرگان با اینکه فرمانده بودند ولی شب بیدار می‌ماندند و چادر و اطرافش را جارو می‌زدند و تمیز می‌کردند. گاهی با اینکه زخمی بودند اگر در اتوبوس بودیم از صندلی بلند می‌شدند و جایشان را به دیگر نیروها می‌دادند. همین رفتارهایشان بسیار در جذب نیرو و ایجاد دوستی و مودت در بین نیروها مؤثر بود. از لحاظ برخورد و رفتار واقعا الگو بودند و وجودشان در جبهه‌ها برایمان یک وزنه سنگین بود. اگر مجروح هم می‌شدند در جبهه‌ها می‌ماندند و می‌گفتند بچه‌ها به ما نیاز دارند و باید بمانیم و خدمت کنیم. امام وقتی فرمودند اگر سپاه نبود کشور نبود واقعیتی است که نمی‌شود آن را نادیده گرفت. من از اول جنگ با فرماندهان سپاه بودم و همه چیز را از نزدیک دیدم و به خوبی به واقعیت جمله امام واقفم. با اطمینان باید گفت نیروهای ایرانی در جنگ هشت ساله با بصیررت بودند و با اطاعت از رهبری توانستند شر دشمن را از میهن اسلامی دور کنند. ما با دست خالی مقابل ابرقدرت‌هایی که صدام را حمایت می‌کردند ایستادیم و این کار کوچک و کمی نیست. باید امروز وقایع هشت‌ساله دفاع‌مقدس را برای جوانان بگوییم تا آنها بدانند برای حفظ این خاک و نظام چه زحماتی کشیده شده است.

گفت‌وگو

قطره‌ای از ۲۹ سال چشم انتظاری خانواده شهید لطفعلی مراد حاصلی در گفت‌وگوی «جوان» با برادرشهید

## صبر مادر همه ما را به سکوت واداشت

■ صغری خیل فرهنگ

**لطفعلی مراد حاصلی روستازاده‌ای بود که برای دفاع از اسلام و میهنش به جبهه‌های دفاع مقدس رفت. آن زمان که رفت و شهید شد معلمی بسیجی بود اما امروز که پس از ۲۹ سال به آغوش خانواده‌اش بازگشته، استادی است که همه ما را به کلاس درس معرفت و ولایت پذیری‌اش می‌خواند. لطفعلی سر کلاس درس و دانشگاه بود که فرمان ولی فقیه او را سبزپوش کرد و راهی میدان جهاد شد. عملیات والفجر ۹ بود و بعثیونی که او را به اسارت بردند، از او خواستند تا به امامش توهین کند. اما نپذیرفت و زیر شکنجه بعثی‌ها به شهادت رسید. لطفعلی مجروح بود که اسیر شد و اسیر بود که شهید شد. آنچه در پی می‌آید روایت عزیزعلی مراد حاصلی برادر شهید است که خود و دو برادر دیگرش نیز جانباز دفاع مقدس هستند.**

**چند برادر و خواهر هستید، لطفعلی از شما کوچک‌تر بود؟**

بله، او برادر کوچکترم بود. متولد ۱۳۴۵ که ۱۰ سال از من کوچکتر بود. ما شش برادر و دو خواهر هستیم که در روستای زنجیره علیا از توابع شهرستان چرداول استان ایلام زندگی می‌کردیم. پدرمان کشاورز بود و مادر خانه‌دار. این روستا بسیار محروم بود و پدر به زحمت رزق حلالی برای خانواده‌اش مهیا می‌کرد. برادر شهیدم در چنین خانواده‌ای پرورش یافت و به شهادت رسید. لطفعلی قبل از اینکه به سن تکلیف برسد تمامی نمازهای خودش را می‌خواند و روزه‌هایش را می‌گرفت.

**گویا شهید بچه درسخوانی بود؟**

لطفعلی تا کلاس نهم در روستایمان درس خواند و از آنجایی که در روستای خودمان تا دوره راهنمایی بیشتر نداشت، برای ادامه تحصیل به شهر سراوه رفت و تا پایان دوران دبیرستان و دریافت دیپلم آنجا بود. برادرم شاگرد اول کلاس بود و وقتی در کنکور شرکت کرد، توانست با رتبه بسیار عالی وارد دانشگاه تربیت معلم شهید اشرفی اصفهانی کرمانشاه شود. لطفعلی قبل از قبولی در دانشگاه، ۱۰، ۱۵ نفری از بچه‌های روستا را جمع کرده بود و هر شب در مسجد برای‌شان دوره آموزشی برگزار می‌کرد و در آن کتب شهید مطهری را تدریس می‌کرد. او به همراه دو نفر از همکلاسی‌هایش تا مدت‌ها قبل از شهادت این کار را انجام می‌دادند. همان بچه‌هایی که برادرم به آنها تدریس می‌کرد یا شهید شدند یا الان از معلمان و فرهنگیان عزیز کشور هستند.

**از خانواده‌تان چند نفر به جبهه رفتند؟**

پدرم بسیار اصرار می‌کرد که خودش هم در جهاد و مبارزه علیه دشمنان سهیم باشد اما شرایط جسمی‌اش اجازه این کار را نمی‌داد. من، لطفعلی و دو برادر دیگرمان در جبهه حضور یافتیم که لطفعلی شهید شد و ما سه نفر هم جانباز شدیم.

**برای پدر و مادرتان سخت نبود چهار نفر از فرزندانشان در جبهه حضور داشته باشند؟**

سخت که بود اما خودشان ما را تشویق می‌کردند. مادر خیلی اصرار داشت که ما حتماً در جهاد شرکت کنیم. پدر تجاوز روس و انگلیس به کشور را دیده بود و می‌گفت بروید و از خاک کشورتان و از اسلام دفاع کنید که اگر این کار را نکنید حتماً به ناموس و خاک شما تجاوز خواهد شد. لطفعلی دانشجوی تربیت معلم بود. تعهد دبیری داشت اما به فرمان امام و ولایت راهی میدان نبرد شد. من بعد از دو سال حضور در جنگ، مسئول ستاد پشتیبانی شهرستان چرداول شدم. هشت سالی مسئولیت داشتم و توانستیم با کمک مردم خدمات خوبی را به جبهه‌های جنوب و غرب اعزام کنیم. از تهیه ماشین‌آلات سنگین گرفته تا مواد غذایی، خوراکی، تبلیغ و... هر کاری از دستمان بر می‌آمد انجام می‌دادیم.

**شهادت برادرتان چطور رقم خورد؟**

لطفعلی در تک دشمن در عملیات والفجر ۹ در منطقه سلیمانیه عراق به شهادت رسید. پیکرش ۲۹ سال و شش ماه مفقودالاثر بود تا اینکه سال ۹۴ شناسایی شد و به خانه برگشت. او ابتدا مجروح شد و بعد به اسارت درآمد. بعد از اینکه به درخواست عراقی‌ها به امام خمینی توهین نکرده بود، او را به شهادت رساندند. عراقی‌ها از او می‌پرسند چرا به جبهه آمده‌ای؟ برادرم می‌گوید به خاطر امام و ولایت. بعد آنها از او می‌خواهند که به امام توهین و جسارت کند که لطفعلی نمی‌پذیرد و شهیدش می‌کنند. وقتی خبر شهادت لطفعلی را به مادرم گفتم به حیاط خانه رفت، وضو گرفت و نماز شکر به جا آورد. صبر او همه ما را به سکوت وا داشت.

**از سال‌ها انتظار مادرتان در فراق پیکر برادر بگویید.**

مادر ۲۶ سال تمام گوش به زنگ و چشم به در ماند. در نهایت انتظار در سال ۱۳۹۰ از دنیا رفت. هر بار که رسانه‌ها اطلاع یا خبری از مفقودین می‌دادند مادرم می‌مرد و زنده می‌شد. از بس مرد و زنده شد مانند شمع سوخت تا پیر شد و دیگر تاب فراق گمشده‌اش را از دست داد. در سال ۱۳۹۰، صبحگاه هنگام گرفتن وضو دق کرد و درگذشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٤۷۸٦

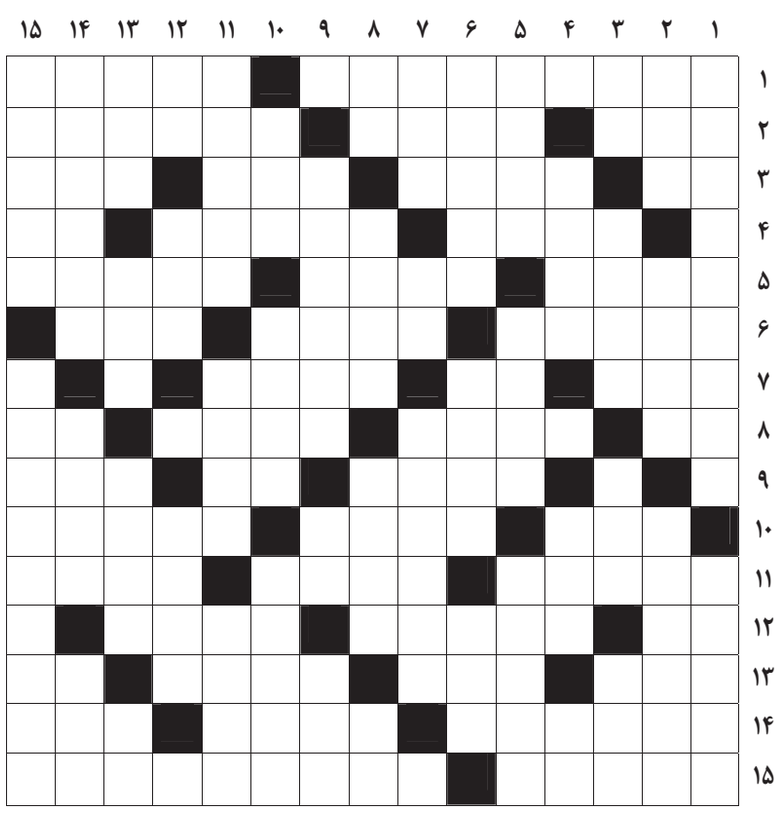

### از راست به چپ

■ ۱- این ضرب‌المثل می‌گوید برای احسان به دیگران نباید درنگ کرد- نترس ■ ۲- گوسفند ماده بالغ- جریان متناوب برق- اداکردن و بجای‌آوردن ■ ۳- سرخ کمرنگ- رنگ‌آمیزی شده- رنگ- دارو ■ ۴- پی و بنیاد- نمایش عمومی فیلم- مظهر لاغری ■ ۵- فن و طرز عمل- قتل سیاسی- تئوری و ایده علمی ■ ۶- خوراکی از اسفناج- پابرجا و استوار- موشواره رایانه ■ ۷- جای دور از خطر- گشوده- از فروع دین اسلام ■ ۸- زوبین- رشته کوهی در افغانستان- پول عمان- سه کیلو ■ ۹- مهاجم ملی‌پوش پرتغالی منچستریونایتد- بدون رودربایستی- راه رفتن ■ ۱۰- آسمان- دادخواهی و نزاع- مبلغ هر متر مکعب آب ■ ۱۱- خبرگزار دانشجویان- پرنده- آخرین تراژدی ولتر ■ ۱۲- رود فرانسوی- بدن‌ها- نخستین کوهنوردی که بدون استفاده از کپسول اکسیژن به اورست صعود کرد ■ ۱۳- نام قدیم شهر فردوسی- زمین پرآب و علف- زمستان از آن گریزان و تابستان به آن پناه می‌بریم- حرف خطاب ■ ۱۴- تخلص شعری محمد حسین بهجت تبریزی، شاعر بنام کشورمان- پدر ویس در ادبیات فارسی- دانشجوی فوق‌تخصصی رشته‌های پزشکی ■ ۱۵- مرکز خوزستان- زیربنای علوم انسانی؛ شناسایی رفتارهای انسان و علل به وجودآورنده آن

### از بالا به پایین

■ ۱- هنرپیشه‌ها از روی آن نوشته نقش خود را بازی می‌کنند- رشوه‌خواری ■ ۲- سال آذری- طالبی- پزشک مخصوص فرعون ■ ۳- مرتجع لاستیکی- گازی است بی رنگ و بو دارای کاربرد در لامپ‌سازی- یک پنجم چیزی- قوی و پرزور ■ ۴- شش‌ضلعی- مادر آذری‌زبان- حرف انتخاب ■ ۵- بلندمرتبه- پول چین- بروز دادن ■ ۶- ضمیمه- برقرار و دایر- صومعه ■ ۷- ریسمان- کهنه و پوسیده- نرمش، خمیدن ■ ۸- عدد تقویمی- صدای خوش- علامت اختصاری سازمان ملل- قصر توخالی ■ ۹- اندیشه نو و عالی- ویتامین ضدسرطان- زر خالص ■ ۱۰- ایستگاه قطار- لاستیک اتومبیل- پی در پی ■ ۱۱- از شهرهای استان سیستان و بلوچستان- پول بنگلادش- فرزندش از حکمای نامی ایران بود ■ ۱۲- حرف انتخاب- متضاد نثر- شهری کردنشین ■ ۱۳- پارچه یمانی- از امپراتوران باستان- دانا- قیمت بازاری ■ ۱۴- گیاهی از تیره آلاله دارای گل‌های زرد و سرخ- پاک و پاکیزه- میوه تلفنی ■ ۱۵- کلمه‌ای که غیر از معنی خود برای معنی دیگری استفاده می‌شود- موافقتنامه بین کشورها در امور اقتصادی و سیاسی

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷ | ۴ | | ۶ | | | | | |
| | | | ۹ | | | | | ۶ |
| | | | | | | ۳ | | |
| | | ۳ | | ۲ | | ۹ | | |
| | ۲ | ۶ | | ۵ | | | | |
| | | | | ۱ | | ۵ | ۳ | |
| | ۹ | | | | ۷ | | | |
| ۵ | | ۲ | | | | | | |
| | | | | | ۴ | | ۲ | ۹ |

### جدول کلمات متقاطع
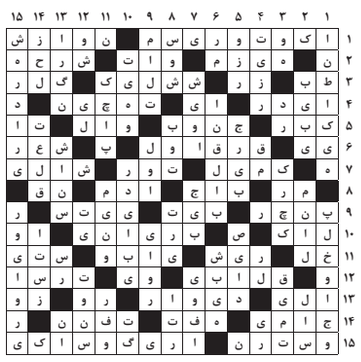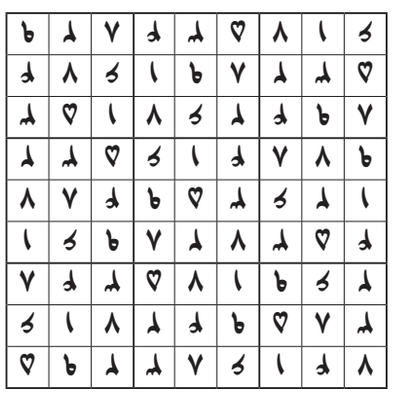
پاسخ جدول شماره ۴۷۸۵